هو العلیم

توحید، شعار مکتب اسلام

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و نظم اجتماعی ـ

جلسه ۵۶

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ باللَه مِن الشَّيطان الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين

وَالصَّلوةُ والسَّلام عَلى سَيِّدِنا وَ نَبِينا وَ حَبيبِ قُلُوبِنا

وَ طَبيبِ نُفُوسِنا ابالقاسمِ مُحَمَّد وَ عَلى اهلِ بَيتِه

الطيّبينَ الطَاهِرين المَعصُومِين المُطَهَّرين

وَاللَعنةُ عَلى أعدائِهِم أجمِعين

إلى يومِ الدّين

قال إمامنا الصادق عليه‌السّلام: **ثلاثة أشياء: أن لايَرَى العَبْد لنفسهِ فيما خوّلَهُ اللَه ملكاً، لانَّ العبيد لايكون لهم ملك يرون المال مال اللَه، يضعونه حيث أمَرَهُمُ اللَه به، و لايدبّر العَبدُ لنفسِه تدبيراً،**

بنده هیچگاه برای خودش تدبیری نمی‌اندیشد. راجع به فقره شریفه این حدیث شریف، مطالبی عرض شد. بحث راجع به مبانی حکومت اسلامی بود که در حکومت انبیاء چه ملاکهایی باید مورد توجّه قرار بگیرد و به طور کلّی محوریت یک

حکومت الهی بر چه پایه‌ای باید باشد.

یکی از مسائل بسیار مهمّ در حکومت الهی و حکومت انبیاء و ائمّه علیهم‌السّلام و به طور کلّی در حکومت اسلامی به معنای حقیقی و تطبیقی آن بر حکومت رسل‌الهی و بالأخص اشرف و اکمل انبیاء و رسل الهی پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه وآله وسلّم مسأله انتخاب تعابیر و کیفیت شعاری است که در آن حکومتها مطرح می‌شود. چون مسأله شعار، شعار نه به معنای اصطلاح امروزی، که فقط بیان یک سری مسائل تحریک کننده و احساسات برانگیزاننده به طرف یک مطلوب خاص باشد، بلکه شعار به معنای اصلی آن، یعنی مبین مرام و هدف آن مکتب با این مفهوم، این بسیار مهمّ است. در مکتب اسلام و رسول اکرم شعار مکتب اسلام شعار توحید است. یعنی توحید به معنای واقعی کلمه، توحید به معنای استجماع جمیع کمالات و صفات و اسماء الهیه، توحید به معنای جمع بین وحدت و کثرت در همه مراتب آن بدون انصراف از یک مرتبه به مرتبه دیگر و بدون کمترین به جای گذاشتن نقطه نقص و خلل

و خلأ در یکی از دو نشئه وحدت و کثرت؛ به عبارت دیگر توحید در همه مراتب آن چه مرتبه فنا و مرتبه هو هویت، که از آن تعبیر به عالم عِماء می‌شود وعالم هو می‌شود و عالم احدیت می‌شود و یا اینکه توحید در مراتب نزول فیض که از او تعبیر به عالم واحدیت و عالم کثرت و عالم تعینات می‌شود. در تمام اینها رعایت این مسأله بسیار مهم است.

همانطوری که رسول اکرم خودشان فرمودند: **بعثتُ لأتمّم مکارم الاخلاق** من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را به انتها برسانم، به کمال برسانم، یعنی هر چه که در ناموس بشری به عنوان یك فضیلت اخلاقی مطرح است، فرض کنید که من باب‌مثال احترام بزرگتر، این احترام بزرگتر را کسی یاد من و شما نداده، کسی یاد نداده، ولی فطرت ما اقتضای یك همچنین مسأله‌ای را می‌کند که انسان باید به بزرگتر احترام بگذارد. یعنی نفس یك شخص بزرگتر در انسان تداعی این مسأله را می‌کند. شما دارید با وسیله نقلیه‌تان حرکت می‌کنید، می‌بینید یك پیرمردی در کنار خیابان ایستاده، فطرت شما می‌گوید این را سوار کنم و به

مقصد تا آن جایی که خُب مقدور است برسانم. این را کسی به شما یاد نداده، یا اینکه فرض کنید من باب مثال، دستگیری از ناتوان، شخصی دارد می‌رود، پیرزنی است عاجز، یك زنبیلی دست گرفته آذوقه می‌خواهد به منزل ببرد، شما می‌بینید نمی‌تواند، مشکلش است از دستش می‌گیرید، کی به شما این مطلب را یاد داده؟ کی شما را متوجّه این کرده؟ فطرتتان این کار را می‌کند دیگر، والّا کسی که آن جا نبوده به شما بگوید آقا آن زنبیل را از دستش بگیر، ببینید این یك مکرمت اخلاقی است، احترام به بزرگتر یك مکرمت اخلاقی است، دستگیری از بازماندگان یك مکرمت اخلاقی است، صدق و راستگویی یك مکرمت اخلاقی است، حتّی بچّه هم نمی‌فهمد، بچّه هم می‌فهمد که باید راست بگوید و اگر شخصی با او به دروغ برخورد کند اصلًا متعجّب می‌شود. چرا؟ چون بچّه بر اساس فطرت است، بچّه با فطرتش دارد با خارج ارتباط برقرار می‌کند.

متأسّفانه ما با یافته‌های عالم کثرت داریم با خارج ارتباط برقرار می‌کنیم. یافته‌های عالم کثرت،

محوریت حرکت انسان براساس منافع شخصی، بسیار غلط است. محوریت حرکت انسان براساس استجلاب منافع برای خود، طرد کردن دیگران، حساب برای خود باز کردن و دیگران را کنار گذاشتن، انانیت‌ها، شخصیت‌ها، ریا، دروغ، حیله و مکر و تمام این مسائلی که اصلًا عالم کثرت به عنوان دنیا را تشکیل می‌دهد، نه کثرت به عنوان نزول مراتب فیض که او عین توحید است. آن چه که ما با یافته‌های شیطانی با خارج تماس داریم، برای رسیدن به مطلوب دروغ بگوییم، برای رسیدن به مطلوب کلک بزنیم، برای رسیدن به مطلوب از هر وسیله اهریمنی استفاده کنیم، برای رسیدن به مطلوب از هر سبّ و ناسزایی فروگذار نکنیم، برای رسیدن به مطلوب آبروی افراد را ببریم، اینها چیست؟ اینها وسائل اهریمنی است که گاهی از اوقات در قاموس تدین هم ممکن است راه پیدا بکند! حواسمان جمع باشد، خیلی مسأله مهمّ است اهریمن، اهریمن است. در هر جا که قدم بگذارد، تکدّر و تعفّن در آن مکان راه پیدا می‌کند، چه در آن مکان اسم خدا باشد یا در آن مکان اسم دیگری باشد، اینها یک مکرمت‌های

الهی است که خداوند به بشر داده، احترام بزرگتر، صدق، راستگویی، حفظ امانت، و عدم خیانت.

امام سجّاد علیه‌السّلام روایتش را نمی‌دانم عرض کردم خدمتتان یا نه، فرمودند به نماز و روزه نگاه نکنید، به ظاهر آراسته و ریش و عمّامه حالا من دارم می‌گویم‌که در بیان امام سجّاد نیست به ظاهر آراسته نگاه نکنید، بنده دارم می‌گویم به ریش و عمامه نگاه نکنید، به عصای سیاه و نعلین زرد و عصای آبنوس هم نگاه نکنید، به قبای کذا و عبای فرض کنید که نجفی حاشیه دار و از این چیزها و این ظاهر نگاه نکنید، اینها ظاهر است. در پس این پرده ما نمی‌دانیم چه خبر است، آیا شما و ما با همین چشم از این ظاهر نفوذ کردیم و به باطن رسیدیم یا نه، چشم ما فقط عبا و عصا را می‌بیند، چشم ما فقط عبا و رداء را می‌بیند، التفات کردید، این عبا و رداء هم پارچه است، آن عصا هم چوب است، آن چوب که در دست شما باشد یا در دست غیر شما باشد، تفاوتی نمی‌کند.

عبارتی الآن یادم آمد. مرحوم آقا رضوان اللَه علیه

البتّه این مسأله‌ای را که می‌خواهم خدمتتان عرض کنم ان شاء اللَه در آینده به این مطلب اشاره خواهم کرد. موانعی که در تحت عنوان موانعی که ممکن است بر سر تشکیل حکومت حقّه اسلامی ایجاد مانع کند، در آن مطلب این مسأله را مطرح می‌کنم، ولی فی‌الجمله اشاره‌ای می‌کنم. مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در آن زمانی که در سنه چهل و دو و قبل از چهل و دو تشکیل آن جلسه کذایی را دادند که در کتاب وظیفه یک فرد مسلمان هم نوشته است، با افرادی در ارتباط بودند. بسیاری از آن افراد به رحمت خدا رفتند که شخص اولش رهبر انقلاب حضرت آیة اللّه خمینی بودند که ارتباط بسیار نزدیک و بسیار سرّی و رمزی بین ایشان و بین ایشان وجود داشت، و افراد دیگری هم در این زمینه کاملًا در محدودیت فعالیت‌های سرّی حضور داشتند. یکی از آنها مرحوم آیت اللَه میلانی بود که خدا رحمتشان کند، بسیار مرد بزرگی بود، و از نفس گذشته به تعبیر خود مرحوم آقا. و یکی از آنها مرحوم آیت اللَه قاضی بود که به دست همین افراد در اوّل انقلاب شهید شد در تبریز، آقای قاضی طباطبائی ظاهراً که امام جمعه

تبریز ایشان بودند، یکی از آن افراد مرحوم آسید صدرالدّین جزایری بود، یکی از آنها آقازاده ایشان که فعلًا بحمداللَه در قید حیات هستند، یکی از آنها مرحوم آیت اللَه شهید مطهّری بود و عدّه‌ای بودند که بسیار در این زمینه ارتباطات بسیار نزدیکی داشتند، یکی از آنها مرحوم آخوند ملاعلی همدانی بود که با ایشان هم ارتباط داشتند، یکی از آنها مرحوم علّامه طباطبایی رضوان اللَه تعالی علیه بود که در نه همه مجالس بلکه در بعضی از مجالس وقتی که تهران می‌آمدند، شرکت می‌کردند. و خلاصه علما و بزرگان و خلاصه اهل کار و اهل حمیت و اهل عرق دینی، اینها افرادی بودند که در این محوریت رمزی و بسیار مخفیانه اینها حضور داشتند و مسائل را پیش می‌بردند. یکی از همان‌ها که بسیار صمیمی هم بود الآن ابوی صدیق ارجمند ما جناب آقای حائری آقای حضرت آیت اللَه آقای شیخ صدرالدین حائری شیرازی است که فعلًا بحمداللَه در قید حیات هستند و اصلًا به طور کلّی مسأله فارس تقریباً بر عهده ایشان بود. یکی از آنها مرحوم شهید

خدا رحمت کند بسیار مرد بزرگوار مرحوم آیت اللَه‌دستغیب بود که از ابرار روزگار بود. ایشان مرحوم آقای دستغیب بسیار مرد بزرگوار، بسیار مرد مراقب و بسیار مرد با حمیت متدین با عرق دینی، با عرق دینی که البتّه این لفظی است کوتاه ولی بسیار پرمعنا که اگر خداوند توفیق بدهد شاید راجع به همین عرق دینی یک قدری ما صحبت داشته باشیم.

علی کلّ حال اینها افرادی بودند که در آن زمان با مرحوم آقا در آن جلسه مخفی فعّالآنه در روند انقلاب در مجرای صحیح خود بسیار تلاش می‌کردند. یکی از آن افراد مرحوم حاج شیخ محمّد جواد فومنی رشتی بود که زندان هم رفت در همان سنه به ناراحتی‌هایی در زندان مبتلا شد و وقتی که بیرون آمد دیگر ظاهراً به ناراحتی کبدی، ظاهراً به ناراحتی کبدی و هپاتیت و اینها مبتلا شد و ایشان به رحمت خدا رفت. این را می‌خواستم خدمتتان بگویم که ایشان می‌فرمودند: وقتی که ما از زندان بیرون آمدیم. مرحوم آشیخ محمّد جواد فومنی می‌گفتند: پدر ما برای دیدن ایشان می‌رود و یک شیشه عطر کاشان هم که در منزل داشته و در جیبش

می‌گذارد و می‌برد و به ایشان می‌دهد، به همین مرحوم، منزل ایشان در خیابان میدان خراسان تهران خیابان لرزاده آنجا بود. ایشان بسیار مرد صریح و خوش نفس و خوش قلب و خلاصه از افراد بسیار کاری بود. و می‌رود آنجا و سلام علیکم و می‌نشیند و این شیشه عطر را ایشان به همین آقای فومنی اهداء می‌کند. او خیلی خوشحال می‌شود. آنقدر خوشحال می‌شود، پدر ما تعجّب می‌کند می‌گوید: حالا مگر چه شده؟! حالا ما فرض کنید که یک شیشه عطری به شما دادیم و اینها. مرحوم: آخر شما نمی‌دانید، نمی‌دانید از وقتی که من از زندان آمدم بیرون تا الآن به هر کسی برخورد کردم مرا سرزنش و ملامت کرد: آقا این چه کاریه، آقا اینها به ما نیامده، آقا این کارها مال این زمانها نیست، آقا بنشین در منزلت، آقا برو تو مسجد نمازت را بخوان، آقا نمی‌دانم فلان بکن، این کارها به ما چه ربطی دارد، فقط و فقط تنها کسی که دیدم آمد در منزل و با خودش یک هدیه آورده، دیدم شما هستید. این را برای این جهت الآن به نظرم آمد که عرض کنم ایشان می‌فرمودند: ما در ابتدای

این حرکت و نهضت الهی تصوّر می‌کردیم که وقتی ما این حرکت را انجام می‌دهیم از همه جهت، از اطراف، از اکناف، خلاصه می‌آیند ما را تأیید می‌کنند. ائمّه جماعات، علماء هر محل، کذا می‌آیند و خلاصه ما را حرکت می‌دهند، تأیید می‌کنند، راه می‌اندازند، خودشان مساعدت می‌کنند، خودشان افراد را جمع می‌کنند. بعد از مدّتی دیدیم نه، نه تنها مساعدتی ما ندیدیم و نه تنها هماهنگی از افراد دیگر و همکاری در این زمینه ما مشاهده نکردیم، که دیدیم بسیاری از افراد چه سنگهایی در جلو راه ما قرار می‌دهند. به طوری که اصلًا مسأله را گاهی اوقات به جاهای خطیر می‌رسانند.

فرض بکنید در یک موقعیتّی تصمیم گرفته می‌شد برای اینکه همه ائمّه جماعات فرض کنید که مساجد را تعطیل کنند. ما می‌دیدیم یک عدّه تعطیل نمی‌کنند، می‌روند در مساجد را باز می‌کنند، در مساجد را باز می‌کنند. خوب این شکست وارد می‌کند. رژیم از این مسأله سوء استفاده می‌کند. این اختلاف و این تشتّت، این اختلاف و این تشتّت کاملًا به نفع آنها تمام می‌شود.

من یک مسأله‌ای را نمی‌خواهم عرض کنم، ولی بالاجمال می‌گویم. خلاصه اختلافی که بین افراد، بین علماء اینها در گذشته چه بسا ممکن بود که انجام بشود؛ یکی از علل بسیار مهمّی بود که نگرش افراد خارجی را نسبت به مکتب ما تعیین می‌کرد. حرفم را گرفتید یا نه، دیگر رد شدم. این مسأله بسیار مسأله مهمّی است که خلاصه در یک حرکت، در یک مسیر و در یک نظام چطور مکتب با آن موازینی که خداوند آن موازین را در وجود انسان قرار داده است، خود را تطبیق بدهد. و از آن ملاکها بخواهد تعدّی نکند.

شعار در مکتب الهی باید شعار توحید باشد. همان طوری که در جلسات گذشته عرض کردم محوریت هر حرکتی باید با شعارهایی که می‌دهد، تطبیق داشته باشد. یعنی اگر یک مکتب که به عنوان مکتب مادّی می‌خواهد خود را در دنیا معرّفی کند شعاری که می‌گوید ببینید چیست؟ آزادی است در همه زمینه‌ها، رفاه اقتصادی است برای همه افراد، تساوی از مواهب طبیعی برای همه افراد، این شعارهایی است که فرض کنید یک مکتب مادّی ارائه

می‌دهد، تا به این واسطه افرادی را که هم خونی دارند، هم فکری دارند، گروه خونی آنها با این مکتب وفق می‌دهد، آن افراد به این سمت جذب بشوند. بالأخره هر شخصی که می‌خواهد یک مرامی را ارائه بدهد باید اوّل خود را معرّفی کند. با معرّفی آن افراد به طرز فکر او و به کیفیت مرام او می‌رسند. اگر موفّق شد فبها و اگر موفّق نشد مورد اعتراض قرار می‌گیرد. شما این وعده را به ما دادید، چرا این جوری از آب درآمد؟ شما مسأله رفاه اقتصادی را مطرح کردید، پس چرا پدر مردم درآمد! در مکاتب مادّی قضیه همین طور است دیگر، شما مسأله هماهنگی با همه دنیا را مطرح کردید پس چرا با همه دشمن درآمدید؟! اینها چیزهایی است که در مکاتب مادّی ممکن است این مسائل مطرح بشود. امّا در مکتب الهی چطور، شعار مکتب الهی رسیدن به توحید است، رسیدن به جامعه عادلانه است، رسیدن به کمالات است، به فعلیت درآوردن استعدادات است، جامعه را از نقطه نظر ظاهر و از نقطه نظر باطن در موقعیتی قرار بدهند که هر شخصی بتواند کاملًا به آن استعدادهای بالقوّه مدفونه الهی در نفس جامه

فعلیت بپوشاند. این نکته شعار به عنوان مکتب اسلام است.

یعنی جامعه را به صورتی درآوردن که هیچ کس به هیچ وجه من الوجوه هیچ گونه رادع و مانعی برای به فعلیت درآوردن جمیع استعدادها و ارزشهایی که خدای متعال در نفس او قرار داده، هیچ رادع و مانعی احساس نکند. ظاهر جامعه ظاهری باشد که فتنه انگیز نباشد، احساسات را تحریک نکند، قوا و غرائزی را که خداوند قرار داده است در غیر مسیر صحیح به تحریک وا ندارد، موقعیت انسان را در بهترین وضع بدون هیچ گونه تخیل و تفکّر شیطانی قرار بدهد. موانع پیشرفت در راه را در آن جامعه از راه بردارد. آن چیزهایی که موجب انصراف و انحراف انسان است، در آن جامعه وجود نداشته باشد. اینها مسائلی است که یک مکتب الهی نوید وصول به این مسائل را به جامعه و به افراد آن نوید را می‌دهد. این شعار مکتب الهی است. این شعار مکتب انبیاء است.

پس بنابراین وقتی که ما به تاریخ اسلام و تاریخ

رسول اکرم نگاه می‌کنیم می‌بینیم در این تاریخ شعاری که برای مکتب اسلام، پیغمبر اکرم تعیین کردند شعار، شعار الله اکبر است یعنی در مکتب اسلام و در این حقیقتی که از ناحیه پروردگار و عنایت و موهبتی که به امّت اسلام اهداء شده است، غیر از مسأله توحید که همه انبیاء گذشته در این مسأله سهیم و شریك بودند، مسأله مفهوم و فعلیت این معنای عبارت شریف که عبارت الله اکبر است این معنا به عنوان شعار مکتب اسلام در این جا مطرح شده. پیغمبر اکرم شعاری را که می‌دهد شعار الله اکبر است. یعنی رسیدن به یك مرتبه‌ای که در آن مرتبه نه فهم می‌گنجد، نه عقل دیگر در آنجا راه دارد. آن مرتبه، مرتبه‌ای است حتّی از ادراك حقیقت فناء هم آن مرتبه بالاتر است. و آن مسأله، مسأله جامعیت بین دو جنبه وحدت و کثرت است که از او تعبیر به بقاء کامل در همه مراتب وجودی بعد از فنا می‌شود. این مرتبه الله اکبر با این خصوصیت می‌شود شعار اسلام. ببینید چقدر مسئله مهّم است، شعار اسلام رفاه اجتماعی نیست، شعار اسلام آزادی و

بی‌بندوباری نیست، شعار اسلام رسیدگی به امور دنیا نیست، شعار اسلام از آن طرف رهبانیت نیست، انعزال نیست، دوری گزیدن از آن فطریات نیست، کنارگذاردن ارزشها نیست، شعار اسلام یك معنایی است بالاتر از تمام اینها و به فعلیت درآوردن این خصوصیت انسانی و این استعداد نهادینه شده در فطرت انسان. حالا هر که مرد این میدان است بسم الله، اسلام این را می‌گوید، پیغمبر می‌گوید: ما شما را به این سمت می‌خواهیم سوق بدهیم. مرد میدانی بسم الله بیا، مرد میدان نیستی تا هر مرتبه‌ای که می‌توانی بیا. آن کسانی که کمر همّت و دامن همّت بر کمر می‌بندند و خلاصه آستینها را بالا می‌زنند و با تمام وجود و با تمام خصوصیات و شوائب بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای در این وادی سر می‌نهند، خب مآل کار آنها رسیدن به همین مرتبه شعار است. آنهایی که نه، بنابر حسب مقتضیات خودشان، بنابر مقدار همّت خودشان، بنابر مقدار سعی و تلاش خودشان، به هر مقدار که پول بدهی به همان مقدار آش گیرت می‌آید. مسأله این است.

رسیدن به مرتبه جمعیت بین وحدت و کثرت وعالم بقاء بعد از فناء و بعد از اندکاك ذاتی و انمحاء این مسأله مسأله شعار اسلام است. این نکته محوریت در مکتب انبیاء الهی و به خصوص رسول اکرم را با این خصوصیت تشکیل می‌دهد. حالا اگر ما بیاییم از این مسأله تنازل کنیم. مرحوم آقا می‌فرمودند: در اذان وقتی که شما نگاه کنید می‌بینید در اذان اوّلین عبارت توحیدی اذان با کلمه مبارکه الله اکبر شروع می‌شود. چهار مرتبه باید الله اکبر اوّل گفت. دو مرتبه باید در آخر گفت. در اقامه دو مرتبه الله اکبر دارد. در آن جا دو مرتبه در آخر الله اکبر دارد. این مسأله الله اکبر آن قدر مهم است که هم در اذان و هم در اقامه، به این کیفیت دارد تکرار می‌شود. وقتی که ما با الله اکبر شروع می‌کنیم می‌آییم جلو، می‌رسیم به اوّلین مسأله که می‌گوید: حیّ علی الفلاح. حالا چطور تو به این مطلب می‌رسی؟ چطور تو به این قضیه اللَه اکبر می‌رسی، ادراك حقیقت این عبارت ارزشمند چطور برای تو پیدا می‌شود؟ راه دارد: حیّ علی الفلاح، حیّ

علی الفلاح، باید به فلاح برسی تا بتوانی. آن فلاح چیست؟ حیّ علی الصّلوة است. پس صلوة می‌شود مقدّمه‌ی برای وصول به این معنای عظیم، وصول به این شعار و به این هدف الهی، این می‌شود حقیقت صلوة لذا می گوید: **الصلوة خیرُ موضوعٍ ان قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها و ان رُدَّت رُدَّ ما سِوَاها** بهترین پایه‌ای که در اسلام بنا شده پایه پایه صلو است اگر قبول بشود بقیه عبادات قبول است و اگر رد بشود بقیه مردود. حالا این شعار را أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام ببینید با این شعار چگونه عمل می‌کند و امّا خلیفه ثانی عمر با این شعار چگونه عمل می‌کند. أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در جنگ صفّین همه این مسأله را شنیده‌اید، شاید خود من هم چند مرتبه این مطلب را گفته باشم و اگر هزار مرتبه هم بگویم شاید باز کم است در آن کوران جنگ و نبرد شخصی می‌آید از أمیرالمؤمنین راجع به یك قضیه‌ای سؤال می‌کند که من نماز صبحم را این طوری خوانده‌ام آیا اشتباه هست یا نه؟ تکرار بکنم یا نکنم؟ ابن‌عبّاس در کنارش عصبانی می‌شود می‌گوید الآن موقع جنگ

است داری سؤال از نماز می‌کنی؟ أمیرالمؤمنین می‌فرماید:" پس ما برای چه می‌جنگیم؟" ببینید أمیرالمؤمنین چه فکری می‌کند، ابن عبّاس دارد چه فکری می‌کند، باز صد رحمت به ابن‌عبّاس، حالا ببینید عمر چه فکری می‌کند. أمیرالمؤمنین جنگ را نگه می‌دارد تا جواب سؤال از نماز را بدهد.

این مسأله مسأله‌ای نیست که ما به این زودی به آن برسیم، جنگ را نگه می‌دارد تا یک مسأله نماز را برای شخص حل کند، می‌خواهد با این مطلب این را برساند که تمام محوریت حرکت حکومت اسلامی باید براساس رسیدن به مسأله توحید باشد و راهش نماز است. توجّه به پروردگار است که می‌تواند این مسأله را محقّق کند. ظواهر آراسته در این جا جایی ندارد، فتح و پیروزی و ظفر و سر و صدا شعار و تبلیغات در حکومت امیرالمؤمنین راه ندارد، نود هزار نفر را نگه می‌دارد تا جواب یک مسأله نماز را بدهد، این خیلی مسأله مهمّی است.

امّا جناب عمر چکار می‌کند؟ اوّلین کاری که می‌کند می‌آید این حَیَّ عَلَی الصَّلوة را برمی‌دارد به

جایش الصّلوةُ خَیرٌ مِن النَّوم می‌گذارد واقعاً که انسان از عقل و درایت این بزرگوار در حیرت می‌شود! آن نماز را برداشتن و به جایش الصلوة خیر من النوم گذاشتن واقعاً عقل و درایت ایشان را می‌رساند. نماز بهتر از خواب است! مثل اینکه بگوییم آقا آب خوردن بهتر از تشنگی است! یا غذا خوردن بهتر از گرسنگی است! بجای اینکه بخوابید بلند شوید نماز بخوانید!

اوّلًا ایشان نماز را فقط در همین دولا و راست شدن و یک مشت عبارتهایی را گفتن می‌بیند والّا این حرف را نمی‌زد. آخر کسی بین خواب و خروپف کردن در خواب و بین نماز خواندن تفاوتی نگذارد ...، بین نماز خواندن و بین خروپف کردن در خواب فقط به این مقدار ....، بجای اینکه بگیرید و بخوابید بلند شوید که اللَه‌اکبری بگویید!

درست شد؟! این یک مسأله، مسأله مهمّ دیگر: شما چه کاره هستید که می‌آیید کلام رسول خدا را که به عنوان شعار آمده عوض می‌کنید؟ کی به شما یک همچنین اجازه‌ای را داده است؟ و از آنها و از این بزرگوار خلاصه عالی‌تر و بهتر آن کسانی هستند

که دنبال ایشان می‌روند و در نماز صبح خب ما می‌بینیم که به جای حی علی الصّلوة اینها الصّلوة خیر من النّوم می‌گویند و اینها می‌گویند نماز از خواب بهتر است، بنلد شوید نماز بخوانید.

عبارتی که مرحوم آقا در اینجا داشتند این بود ایشان در اینجا می‌فرمودند: وقتی که به اینجا می‌رسیدند کاملًا شما به طرز تفکّر دو جریان اطّلاع پیدا می‌کنید یك جریان جریانی است که واقعاً حقیقت مطلب و حقیقت مسأله را یافته است و دارد تبلیغ می‌کند آن جریان چیست؟ جریان مکتب الهی که مکتب رسول اکرم و ائمّه علیهم‌السّلام است، چهارده معصوم، و براساس یافتن آن حقایق روشن در ضمیر خود دارند عین آن مطالب را به افراد هم عرضه می‌دارند. دارند تبلیغ می‌کنند: **الصّلوةُ خَیرُ مُوضُوعٍ ان قُبلت قُبلَ ما سِواها وَ ان رُدّت رُد ما سِواها** این کلام، کلام کیست؟ کلام عمر است یا کلام امام صادق علیه‌السّلام است؟ این کلام کلام ابوبکر است که الآن فرض کنید که اکثریت جمعیت مسلمین دارند دنبال این طرز تفکّر می‌روند، یا کلام معصوم علیه‌السّلام است؟

باید این کلام را با طلا، طلا چیست، اصلًا با طلا مقایسه کردن اهانت به کلام است، فقط از باب یک مسأله متعارف است. باید انسان این کلام را مدّ نظر قرار بدهد که این مکتب الهی که آمده است و نماز را آمده به عنوان شعار معرّفی کرده، چه مقصودی داشته، این مکتب می‌خواهد این را بگوید: ای انسان آن حقیقت تو فقط این ظاهر تو نیست، حقیقت تو عبارت از روح توست، و روح تو و نفس توست که پاینده است، این ظاهر دو روز دیگر خاک می‌شود، دو روز دیگر از بین می‌رود، این شهدایی که می‌آورند و تشییع می‌کنند، این شهدا چه چیز آنها را می‌آورند؟ یک‌مشت استخوانشان را می‌آورند دیگر. حتّی استخوانشان را هم نمی‌آورند، یک چیز مختصری اینها به عنوان فرض کنید که سنبلی از همان باصطلاح شخصی که وجود داشته. آن حقیقت شهید است که پاینده است، نه این یک کیلو استخوانی که الآن دارد تشییع می‌شود. کجا بود آن هشتاد کیلو و نود کیلو وزن هفتاد کیلو؟، کجا بود آن قدّ رعنا؟، کجا بود آن صورت زیبا؟، کجا بود آن

مسائلی که قبلًا بود؟، تمام آنها از بین رفت. آنچه که فعلًا باقی مانده است و به آن شهید دارد الآن ارزش می‌دهد، آن یک کیلو استخوانش نیست که دارد تشییع می‌شود. آن عبارت از روح اوست که با آن هدف عالی و هدف والایی که داشته الآن در آنجا آن سعادت را برای خودش خریده. (أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ)[1] شامل حال آنهاست.

(وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)[2] الآن مشمول حال آنهاست.

و به همان جهت ما یاد آنها را فرض کنید که الآن گرامی می‌داریم و برای آنها طلب رحمت و طلب مغفرت و اینها می‌کنیم. و الّا این استخوان تمام شد، آن هشتاد کیلو وزن خاک شد و رفت، تمام شد، آن هفتاد کیلو وزن دیگر چیزی از او باقی نمانده است، فقط یک پلاکی باقی مانده، تمام شد، حتّی به اندازه یک گرم هم دیگر از او چیزی باقی نمانده.

حالا در مکتب اسلام می‌گویند: آن ارزش شما به آن روح شماست، که بعد از اینجا رفتن تازه اوّل کار

---

[1] ۱- سوره یونس (۱۰) آیه ٦٢

[2] ۲- سوره آل عمران (۳) آیه ١٦٩

است. چه کار کردی؟! چه کار نکردی، این مسأله است آن مطلب را در این دنیا در ارتباط با خدای خودت نگهدار. نمازی که ما می‌خوانیم، آن توجّه ما در آن نماز حقیقت وجودی ما را در آن موقع تشکیل می‌دهد. پس اگر ما نماز می‌خوانیم و فقط یک عباراتی را ادا کردیم و یک رکعاتی را خواندیم بدون توجّه به این قضیه، بدانیم که به آن مطلوب نرسیدیم. آن کلام امام صادق علیه‌السّلام که می‌فرماید: یا کلام رسول خدا یا کلام أمیرالمؤمنین نسبت به نماز، الصلوة قربان کلّ تقی. نماز وسیله تقرب هر شخص متقی است و حقیقت و ارزش انسان به عبودیت اوست. آن عبودیت در سایه نماز و توجه پیدا می‌شود. پس بنابراین با توجّه به این معادله اگر ما بخواهیم مطلب را در نظر بگیریم، متوجّه می‌شویم که مهمّ‌ترین قضیه در مکتب الهی توجّه به باطن است. آن توجّهی که در نماز برای انسان پیدا می‌شود، آن می‌شود شعار.

أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام چون به این مسأله رسیده دیگر نه جنگ برایش مهمّ است نه صلح

برایش مهمّ است، برایش نماز مهمّ است، وقتی که از نماز سؤال می‌کنند می‌آید جنگ را متوقّف می‌کند و جواب نماز را می‌دهد. امّا عمر به این مطلب نرسیده، عمر به این مسأله نرسیده است، عمر بویی از این مطلب نبرده است، تفکّر أمیرالمؤمنین اقتضاء می‌کند که نماز را در صدر و بالای همه مسائل قرار بدهد و محوریت حرکت خود را براساس رسیدن به این منظور قرار بدهد. امّا طرز تفکّر ایشان، جناب عمر، اقتضاء می‌کند که نماز را آن قدر پایین بیاورد که فقط در سطح مقایسه با نوم و مقایسه با خواب این را مطرح کند. بگوید: از خواب بهتر است. ببینید این دو طرز تفکّر در مکتب اهل بیت و مکتب اهل تسنّن دارد خودش را نشان می‌دهد.

تفکّر الهی، تفکّر امیرالمؤمنین است، تفکّر مادّی: بلند شوید بروید بجنگید. چرا شما این کار را کردی؟ اگر ما بگوییم حیّ علی الصّلوة مردم دیگر نمی‌روند بجنگند! می‌گویند: ما به جای اینکه برویم بجنگیم، نماز می‌خوانیم. شما که نمی‌گویید حیّ علی الجهاد به جهاد بشتاب. حیّ علی الحرب به حرب بشتاب، به

جهاد بشتاب. می‌گویید: حیّ علی الصّلوة خب حیّ علی الصّلوة مسلّم مقدّم بر جهاد است. کسی دیگر نمی‌رود.

همین خواجه ربیع که الآن در مشهد مدفون است این از اصحاب أمیرالمؤمنین بود. اهل تسنّن این را جزء عشره مبشّره به حساب می‌آورند. جزء ده نفری که بشارت بهشت به آنان صادر شده، اهل تسنّن این طور می‌گویند. أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام‌این را برای یك حرب و برای بعضی از همین فتوحات در زمان خود حضرت او را منصوب کرد. ایشان را منصوب کرد.

آمد پیش أمیرالمؤمنین: یا علی ما را با حرب چکار؟! ما را با جهاد چکار؟ شما یك جایی را به ما بده برویم در آنجا عبادت خدا را انجام بدهیم و اینها. أمیرالمؤمنین هم گفت: برو در خراسان، برو در آنجا عبادت خدا را انجام بده. آیا این برای او دیگر ارزش می‌شود؟! آیا این برای او مهمّ است؟! کسی که از امامش تبعیت نکند و فقط بخواهد با یافته‌های خودش حرکت بکند، آن دیگر برای او که دیگر واقعیت ندارد، این نماز دیگر

برای او دیگر نماز نیست، نمازی قربان کلُّ تقی است که آن نماز به ولایت متّصل باشد آن نماز به حقیقت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام ارتباط داشته باشد آن نماز می‌شود قربان کلی تقی، آن نماز می‌شود شعار لذا همین از یك طرف می‌آید سیلی به صورت دختر پیغمبر می‌زند، می‌آید درب را به روی دختر پیغمبر می‌کوبد، او را به زمین می‌زند، فرزند او را سقط می‌کند، بعد می‌آید نماز جمعه درست می‌کند، تو حقیقت اسلام را داری از بین می‌بری، بعد می‌گویی صف؟ صف به جماعت تشکیل می‌شود و مسلمین باید در صفوف جماعت شرکت کنند، مانند ید واحده باید در مسجد باشند، أمیرالمؤمنین را که نمی‌خواهد به نماز بیاید به زور می‌آورند، چرا در صفوف مسلمین نمی‌آیی؟ چرا در کنار بقیه نمی‌آیی در نماز جماعت شرکت کنی؟! درست شد، این نماز آن وقت می‌شود **قربان کل تقی** این نماز می‌شود مقرّب، تو با آن حقیقت ولایت داری الآن معارضه می‌کنی بعد آن صورت ظاهر را برای فریفتن مردم به کار می‌گیری، با این صورت ظاهر

داری مردم را از آن ولایت طرد می‌کنی، مردم هم که عقل ندارند، مردم هم که شعور ندارند، مردم هم که عقلشان به چشمشان است، می‌گویند بله، اگر آن جا عمامه است این جا هم عمامه است، اگر آن جا اگر ریش است اینجا هم ریش است، شاید اصلًا امیرالمؤمنین ریشش هم سفید هم نبود، قطعاً هم سفید نبود، أمیرالمؤمنین در زمان فوت رسول خدا ... عرض کنم در جنگ احزاب أمیرالمؤمنین بیست و هفت سال سنّ ایشان بود جنگ احزاب هم در سنه ششم اتّفاق افتاد یا در سنه هفتم از هجرت اتّفاق افتاد، لذا أمیرالمؤمنین حدود سی و چهار، سی و پنج سال داشتند در همین حدودها بودند که پیامبر از دنیا رفتند، خوب یك جوانی که در سنین سی و چهار و سی و پنج سالگی است خب این محاسنش که سفید نیست خب به عنوان یك جوان است، اما ابوبکر خب ریشش .. همه‌اش هم خب هم سفید است، عمامه‌اش هم که از أمیرالمؤمنین قطعاً بزرگتر است در میان مردم هم کذا، بیایید در صفوف مسلمین شرکت کنید، چرا شما نمی‌آیید؟ ببینید چه امام

جماعت نورانی ما گذاشتیم جلو؟ از چهره‌اش نور می‌بارد؟ نمی‌دانم همه چیزش ...، التفات می‌کنید اینها چیزهایی است که خیلی مسائل، مسائل مهمّ است.

خیلی مسأله مهمّ است اتفاقاً من به این مطلب در امروز می‌خواستم برسم و کیفیت هماهنگی بین حق و باطل در نظام عالم تربیت که یکی از اسرار عالم تربیت است که چطور می‌شود در مرام خارجی و در ظهورات خارجی گاهی اوقات غلبه با حقّ است گاهی اوقات غلبه بر باطل است؟ این چه رمزی دارد و این چه سرّی در این جاست؟ این یک مسأله بسیار مهم است که خب نمی‌دانم می‌رسم یا نمی‌رسم امروز؟

علی کل حال خب ببینید الآن ایشان امام جماعت است مردم به او اقتداء کردند خب چرا شما نمی‌آیید؟ درست شد این نماز که خب نمی‌تواند شعار باشد، این نماز به بهای کنار گذاشتن ولایت الآن مطرح است، این نماز به بهای از بین بردن حقیقت توحید الآن مطرح است، هرچه بیشتر نماز بخوانی، بیشتر از این حقیقت توحید دور می‌شوی، هر چه بیشتر در صفّ باطل باشی این صفّ باطل تو

را از آن حقیقت ولایت او دور می‌کند. هر قدمی که به سوی این نماز داری برمی‌داری یک قدم از خدا داری دور می‌شوی. التفات کردید؟ مسأله خیلی مهمّ است، آن طرز تفکّر أمیرالمؤمنین بود، این طرز تفکّر کیست؟ اهل دنیا، آن طرز تفکّر مکاتب الهی است، آن طرز تفکّر مکاتب مادّی است، این دو طرز تفکّر دو جریان را به وجود می‌آورند، یک جریان، جریان حکومت حقّه الهی اسلامی، آن حکومتی که أمیرالمؤمنین متصدّیش است، جریان دیگر، جریان حکومت باطل و حکومت ناحقّ و ظالمانه و مکدّرانه خلفاء، خلفای ثلاثه و بنی‌امیه و بنی‌عبّاس که آثارش هم در خود آن افراد و در خود آن حکومت انسان مشاهده می‌کند.

یکی از مادّیین که اسمش را من نمی‌دانم از سیاستمداران انگلیس، می‌گفت: اگر ما مجسمّه معاویه را در تمام چهارراه‌هایمان از طلا نصب کنیم، حقّ این مرد را ادا نکردیم. اگر این شخص نبود، آن حکومت علی همه دنیا را گرفته بود. التفات می‌کنید حکومت یعنی سخن با دلها، سخن با فطریات،

سخن با وجدان، آن چه را که وجدان می‌یابد، او را به آن عرضه کردن. پس بنابراین در هر مکتبی که آن مکتب با وجدانیات ما نتواند خود را تطبیق بدهد، آن مکتب از حکومت امیرالمؤمنین کنار است، بی برو و برگرد! چه اسمش را بخواهیم مکتب عرفان بگذاریم، چه اسمش را مکتب سلوک بخواهیم بگذاریم؛ مکتبی که نتواند خواستها و نیازهای وجدانی و فطری ما را پاسخگو باشد؛ مکتبی که نتواند خود را با حقایقی که خداوند در درون ما قرار داده، خودش را وفق بدهد؛ آن مکتب قطعاً مکتب اهریمنی و مکتب شیطانی است. چه به اسم مکتب عرفان بیاید خودش را معرّفی بکند، یا اینکه مثل مکاتب دیگر معرّفی‌اش فرقی نمی‌کند. مکتب أمیرالمؤمنین مکتب پاسخگو بود. مکتب امام صادق علیه‌السّلام مکتبی است که پاسخ می‌داد، به ندای وجدان پاسخ می‌داد، به نیازهای فکری افراد پاسخ می‌داد، این مکتب، مکتب امام صادق است، این مکتب مکتب امام زین العابدین است. این مکتب، مکتب امام رضا است، امّا مکتبی که بیاید به جای پاسخ چماق بر سر انسان بزند، انسان را متّهم بکند،

با شعارهای فریبنده حریف را از میدان به در بکند. این مکتب، مکتب اهریمنی است. این مکتب، مکتب شیطانی است در هر ظاهری می‌خواهد خودش را به جلوه‌گری بیاراید و در مظهری می‌خواهد خود را به ظهور درآورد. دیگر در این جا مطلب فرق نمی‌کند. مکتب أمیرالمؤمنین این است. مکتب پاسخگویی به نیازهاست، مکتب پاسخگویی به ارزشهاست، مکتب پاسخگویی به وجدانست. بالأخره ما وجدان داریم یا نداریم، پیغمبر با همین وجدان با ما برخورد می‌کرد، با همین وجدان با ما رابطه برقرار می‌کرد. مگر غیر از این بود؟!

این آیه در آیات قرآن چه می‌آید می‌گوید، می‌گوید بیایید نگاه کنید، بیایید ببینید، پیغمبر را دیدید قبول کردید بپذیرید، ندیدید خب نپذیرید، بیایید به این آیات قرآن نگاه کنید، اگر حق بود بپذیرید. اگر نبود، نپذیرید. صاف دارد می‌گوید (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً)[1]

---

[1] ۱- سوره اسرا (۱۷) آیه ۸۸

ما این است، بلند شوید بیایید یک قرآن مثل این بردارید بیاورید، بعد مکتب اسلام را کنار بگذارید. اگر می‌توانید انجام بدهید. خودش دارد می‌گوید، خودش دارد می‌گوید، این کار را بکنید حتّی یک سوره، حتّی ده سوره، یک سوره بردارید بیاورید، و بعد مسأله را کنار بگذارید. چرا، چرا نمی‌توانید؟! چون قرآن مافوق است و ما نمی‌توانیم به این قرآن برسیم. مگر این که خودمان را با این قرآن تطبیق بدهیم، آنگاه می‌رسیم.

تجربه ای که همه ما کردیم، خود من هم کردم، حقّ بالاتر از این است که انسان آن را فدای چیزی بکند. حقّ بالاتر از این است. در این دنیا اگر ما بالاخره توانستیم بعضی از کارها را انجام بدهیم، آن دنیا دیگر مسأله این نیست. حقّ بالاتر از این است که ما بیاییم مسائل دیگر را بر او غلبه بدهیم. حقّ بالاتر از این است که ما بیاییم او را فدای بعضی از مسائل پایین‌تر کنیم، فدای شخصیتمان کنیم. حالا که ما این حرف را زدیم، خب بد است بیاییم از حرفمان برگردیم، باختیم! آقا قضیه را باختیم، باختیم قضیه را، چرا باختیم؟ فردا می‌افتی می‌میری. اگر

نمی‌مردی، عمر ابد داشتی، خب می‌توانیم بگوییم. گرچه آن هم باختن است؛ بالأخره عالم ارزشها که به حال خودش محفوظ است، عالم ثبوت که به حال خودش هست، تغییر نمی‌کند.

حالا گیرم بر این که شما عمر خضر هم داشته باشید، که هنوز ایشان بحمدالله حیات دارد، حالا من نمی‌دانم برای چه از خدا تقاضا کرده اینقدر بماند؟! یکی از چیزهائیست که هنوز برای خود من هم این نکته است! خب بالأخره آثار و برکاتی طبعاً دارد دیگر ایشان . اگر عمر خضر هم داشته باشی، اگر عمر نوح هم داشته باشی، بالأخره دو روز دیگر جناب خضر، عزرائیل سراغ تو هم می‌آید ها! خیال نکن، آب حیات خوردی قِصِر در رفتی! نه، آن عزرائیل آب حیات و بالاترش را هم بلد است. می‌داند چطوری بیاید! خلاصه سراغ هر کسی به چه نحوی بیاید، و به چه خصوصیات بیاید، یك مرتبه خدمتتان عرض کردم بعضی از دوستان اینها در سابق بودند، این قضیه را خودش برای من گفت، پزشك بود، می‌گفت: ما هفت

تا برادریم، هر هفت تا برادرمان پزشك هستیم، بعضی‌هایشان هم معروف هستند، حتی خواهر ما هم پزشك است، یعنی یك خانواده‌ای، کلّ خانواده، افراد فامیل می‌گفتند که این پدر و این مادر که این همه پسر و خواهر و دخترهایش اینها همه پزشکند، طبعاً نباید بمیرند؛ نباید از دنیا بروند. ایشان می‌گفت: این پدر ما مُرد در حالتی که یك پسر بالا سرش نبود. اتفّاقاً خُب جوری هم از دنیا رفت. صبح می‌خواسته برود در مسجد را باز کند، اذان می‌گفته و مسجد را باز می‌کرده، خب در راه خیر بوده، همین که می‌آید، ماشین به او می‌زند. می‌افتد. گفت: یك نفر نبود بالای سر این که بگوید حالت چطور است؟! حالا اگر هم بود، چکار می‌کردند، هفت تا که هیچی هفتاد تا هم می‌آمدند، چکار می‌کردند؟! کسی زورش به عزرائیل می‌رسد، اگر می‌رسد بسم اللَه، هیچکس زورش نمی‌رسد، خضر هم بیاید نمی‌رسد. آب حیات خورده باشد، آب حیوان خورده باشد، نمی‌دانم هر چه می‌خواهد خورده باشد، من نمی‌دانم خلاصه آن

عزرائیل چیز دیگری خورده که تو نخوردی! می‌آید یك روزی حسابت را می‌رسد، فقط و فقط این را بگویم فقط نسبت به چهارده نفر ایشان تعظیم می‌کند. چهارده تا، از پیغمبر اجازه گرفت و مربوط به ائمّه والسّلام. چرا؟ چون اینها فقط واسطه هستند. اگر او هم کاری انجام می‌دهد، زیر دست اینها انجام می‌دهد. الآن هر کاری دارد عزرائیل می‌کند، مأمور امام زمان ارواحنا فداه است. بی‌اجازه امام زمان پلك چشم به هم نمی‌زند. بی‌اجازه امام زمان یك ذرّه سر مویی از این طرف و آن طرف تخطّی نمی‌کند. فقط این چهارده نفرند. حالا خودمان حساب کار خودمان را بدانیم. آن که الآن عالم تقدیر به دستش است فقط امام زمان است. بقیه همه ما مرخصیم. من یك دفعه به مرحوم آقا می‌گفتم: آقا بنده یك آیه برایم نازل شده انّا من عبادالله المرخصین، عبادالله المخلصین داریم. یك آیه هم نازل شده: ما مرخصینیم. همه رفتنی هستیم، همه کارمان مشخّص است.

این را من می‌خواهم بگویم: ما امروز و فردا

می‌توانیم یک عدّه را گول بزنیم، یک عدّه را نگهداریم، یک عدّه را با موقعیت خودمان، ولی باختیم آقاجان! یک دقیقه‌هم بایستی باختی! یک دقیقه هم کار را به عقب انداختی؛ یک دقیقه هم تسامح کردی، شخصیت بی‌خود است، موقعیت بی‌خود است، حرفی که زدند بی‌خود است، جواب این و آن را چه بدهم بی‌خود است، تمام اینها بی‌خود است، به فکر فردای خودت باش، که در آن نشئه چه جوابی آماده کردی؟! هیچ مسأله‌ای به اندازه عبودیت و به اندازه قبول حقّ، هیچ مسأله‌ای ارزش پیروی و ارزش اعتبار را ندارد که انسان وقتی که یک حقّی را می‌بیند، بیاید آن حق را بیان کند. اگر قبلًا جور دیگری بوده، خب الآن بیاید بگوید: آقا من اشتباه کردم، مسأله‌ای نیست، این مسأله است.

در حکومت اسلامی مسأله، مسأله رسیدن به این حقایق است. یادم می‌آید در همان زمان سابق در یک انجمنی، یک جایی، یک مدرسه‌ای، یک شخصی از آقایان که فعلًا هم هست و به عنوان یکی از افراد است، یک اعلامیه‌ای داده بود راجع به انجمن اولیاء و اینها که بیایند شرکت کنند، اتفّاقاً خود ما هم در

آنجا شرکت کردیم، عبارت این بود برای موقع نماز اینها را عرض می‌کنم به خاطر اینکه به طرز تفکّر مرحوم آقا پی ببرید به جای موقع نماز گفته بود: در هنگام نیایش به نیایش برمی‌خیزید، بپا می‌خیزید. مرحوم آقا این مسأله را دیدند و گفتند: نیایش یعنی چه؟ نیایش معنا ندارد! شعار ما نماز است! نیایش، مسیحیت هم نیایش دارند، یهود هم نیایش دارند، اینها می‌روند در کلیسا و در کنشت و اینها نیایش می‌کنند. حتّی‌بودائیها هم نیایش دارند. آن چه که شعار اسلام است، آن نماز است. یعنی چه؟ یعنی یک فرد باید کاملًا نسبت به انتخاب تعابیر دقّت را داشته باشد که چه نحوه ما تعبیر را انتخاب کنیم.

مثلًا حرکت سیدالشّهداء علیه‌السّلام، آیا در حرکت سیدالشهداء علیه‌السّلام فقط مسأله خون مطرح بود، راجع به این قضیه من قبلًا عرض کردم، صحبت کردم. آیا صرفاً چون امام حسین علیه‌السّلام، امام حسین خون داده برای ما ارزش پیدا کرده؟! این خون را که خیلی‌ها می‌دهند، یک شخص ممکن است توی تصادف هم بمیرد، خون بدهد

دیگر، خون خون است دیگر، گلبولهای سفیدش مشخّص است و قرمزش مشخّص است پلاسمایش مشخّص است، پلاکتها مشخّص؛ اینها همه مشخّص است. گردن هر که را ببرند خون می‌آید، چه مسلمان باشد، چه شیعه باشد یا کافر باشد. این که مسأله فرق نمی‌کند. برای امام حسین آن چه که مطرح بود متابعت حقّ است، آن متابعت از حقّ چه در راستای صلح با معاویه تحقّق پیدا کند، چه در راستای مخالفت و مقابله با یزید و بالمآل رسیدن به مراتب و به این جریان عاشورا. صرف مقابله با یزید ارزشی ندارد، ارزشی ندارد. مگر همین منافقین نبودند! همین خوارج، این خوارج با چه افرادی مقابله می‌کردند؟ با دو طیف مقابله می‌کردند، یک طیف امیرالمؤمنین، یک طیف هم معاویه، و تصمیم آنها اتفّاقاً برای از بین بردن هر دو بود. یعنی وقتی که در مکّه در کنار کعبه اجتماع کردند، تصمیم‌گرفتند که، تشخیص دادند با آن عقل بسیار! که آن چه که الآن موجب فساد است، سه نفر هستند: یکی علی است، یکی معاویه، یکی عمروعاص. اگر این سه نفر را برداریم، مردم خیالشان راحت می‌شود. کلک قضیه

کنده می‌شود. ابن ملجم داوطلب شد برای أمیرالمؤمنین. دو نفر دیگر داوطلب شدند برای معاویه و برای عمروعاص، امّا دیگر عالم تقدیر این است. مسأله این است که عرض کردم خدمتتان. یکی از اسرار این مسأله نظام عالم تربیتی است. آن که مسئول برای از بین بردن أمیرالمؤمنین می‌شود در کارش موفّق می‌شود، امّا آن دو تا موفّق نمی‌شوند. خیلی عجیب است! آن که مال عمروعاص بوده، اتفّاقاً عمروعاص مریض بوده در آن شب تب کرده بود و یکی دیگر را به جای خودشان فرستاده بود. آن بدبخت را ضربت می‌زنند و همان جا آن شخص او را از بین می‌برد. آن شخص هم که مربوط به معاویه بوده می‌آید ضربت می‌زند به پای معاویه می‌خورد و زخمی می‌شود و اطباء معالجه می‌کنند و مسأله تمام می‌شود. امّا همان که مربوط به أمیرالمؤمنین بود می‌آید در کارش موفّق می‌شود. ببینید حالا اگر ما باشیم چه می‌گوییم؟ بله دیگر معلوم می‌شود حق با معاویه است، با عمروعاص است، اگر حقّ نبود پس چرا اینها در کارشان موفّق

شدند؟! این مسأله‌ای است که ما الآن به این مسأله مبتلا هستیم! خیال نکنیم مسأله آسانی است! ما الآن طرز تفکّرمان همین است.

یعنی اگر این جریان اتفّاق می‌افتاد ما می‌گفتیم که اگر شك داشتیم و اگر یقین نداشتیم و مسائل را فقط از دیدگاه ظاهر می‌خواستیم بررسی کنیم این خوارج آمدند، خب حالا این خوارج طرفشان که بوده؟ یکی امیرالمؤمنین بوده یکی معاویه، حالا به اینها ارزش می‌دهد چون اینها طرفشان معاویه است؟ پس برای ما ارزشمند هستند؟ نه خیر، اینها به همان اندازه از معاویه دور هستند که به همان اندازه هم از أمیرالمؤمنین دورند، چون برای آنها أمیرالمؤمنین ومعاویه یك حساب و یك نظام دارد و کسی که طرز تفکّرش این باشد دیگر ارزشی ندارد، کسی که أمیرالمؤمنین را بغل معاویه بگذارد و بگوید هر دو را باید از بین برد، خب این ارزش دارد؟ و اگر در این راه کشته بشود شهید است؟ و خدا به او اجر می‌دهد؟ نه خیر، پس بنابراین در مسأله سیدالشّهداء علیه‌السّلام در این جا مسأله

خون مطرح نبود، اگر مسأله خون مطرح است چرا امام حسین ده سال در همین زمان حکومت معاویه جنگ نکرد چرا؟ چرا سیدالشّهداء در مکّه نماند و آمد به سمت کربلا و نگذاشت خونش در مکّه ریخته بشود؟ به این مسائل ما دقّت کرده‌ایم؟ در حالی که اگر در مکّه خونش ریخته می‌شد که بهتر بود!، می‌گفتند ببینید پسر رسول خدا را در حرم امن الهی شهید کردند، برای امام حسین مسأله خون مطرح نیست، برای امام حسین علیه‌السّلام متابعت از حقّ مطرح است، دیگر خسته شدم، خسته که بودم عرض کنم حضورتان که ما می‌خواستیم تازه امروز وارد این مسأله بشویم که‌چطور قضیه سیدالشّهداء و شعار چگونه باید باشد؟ خب دیگر معمولًا این طور می‌شود خیرة الله خیر علی کلّ حال اینجاست که مرحوم آقا می‌فرمودند: که شعار ما باید این باشد: محرّم ماه پیروزی حقّ بر باطل، به خاطر این نکته است، امام حسین علیه‌السّلام شعارش متابعت از حقّ است نه ریختن خون، ریختن خون بله در این راستا اگر خونش هم ریخته بشود،

بسیار خب ریخته، اگر ریخته نشود مسأله‌ای نیست. زخمی بشود، مهّم نیست، شهید بشود مهّم نیست، التفات کردید آنچه که برای سیدالشّهداء مطرح است آن متابعت از حقّ است و آن در هر صورتی که می‌خواهد ظهور پیدا کند، ظهور پیدا کرده.

گاهی به صورت صلح با معاویه، در زمان امام حسن علیه‌السّلام ظهور پیدا می‌کند. گاهی به صورت مقابله با جیش یزید و منجر به شهادت شدن است که در زمان خودش ظهور پیدا می‌کند. گاهی در زمان گوشه‌گیری و نشستن است و به مسائل مردم رسیدن است که در زمان امام سجّاد علیه‌السّلام ظهور پیدا می‌کند. گاهی واسطه ظهورش به واسطه بیان احکام و احکام شرایع است که در زمان صادقین حضرت امام باقر علیه‌السّلام و حضرت امام صادق ظهور پیدا می‌کند. این مکتب می‌شود مکتب حق، مطلب بسیار است. إن شاءاللَه طلب رفقا، اگر خداوند عمری عنایت کرد و توفیقی بود.

امیدواریم که خدای متعال در هر حالی طرفةالعینی از مرام و مکتب اهل بیت علیهم السّلام

ما را به انحراف و به انصراف نیاندازد. و سر سوزنی تخطّی از مرام چهارده معصوم علیه‌السّلام برای ما پیش نیاورد. در این دنیا از زیارت اهل بیت و در آن دنیا از شفاعتشان ما را بی‌نصیب نگرداند.

اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد.